

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادله بر فساد عاریه

بحث در این بود که آیا عاریه‌ی فاسد، از موارد نقض این عکس قاعده هست یا خیر؟ عرض کردیم که در اینجا سه مطلب را باید تحقیق کنیم؛ اول اینکه آیا این عاریه، عاریه‌ی فاسد است یا خیر؟ برای فساد عاریه به دو دلیل استدلال شده است.

تبیین دلیل اول

دلیل اول؛ استدلال به آیه 96 سوره مائده است «حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا» ، که دیروز عرض کردیم استدلال به این آیه به نظر ما تمام نیست، و لو بزرگانی مثل امام (رض) در کتاب البیع استدلال به این آیه‌ی شریفه را بر حرمت صید و اصطیاد و عاریه (هم‌إعارة و هم إستعارة) پذیرفته‌اند. تعبیر امام (رض) این است که می‌فرماید «فقوله تعالى حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ يفهم منه حرمة اصطياده، و إمساكه، و الانتفاع به، كشرب لبنه، و أكل بيضه و نحوهما، و بطلان بيعه، و شرائه، و عاريتة، و وديعته، و إجارته و نحوها»؛ یعنی ما از «حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ» همه‌ی این جهات را می‌فهمیم، یعنی «حرّم» دلالت بر تحریم دارد و موضوع له تحریم؛ زجر و منع است، که این منع به اعتبار متعلّق مختلف می‌شود.

بیان امام (رض) را دیروز اجمالاً ذکر کردیم، اما به صورت دقیق‌تر تعبیری که فرمودند این است که می‌فرمایند اگر متعلّق زجر و منع، امور نفسی باشد، این ظهور در حکم تکلیفی دارد. امور نفسی یعنی اموری که خودش آلت برای چیز دیگری نیست، مثل شرب خمر و اصطیاد. اما اگر متعلّق نهی، امور آلی («ما هو وسیله إلى حصول اثر»؛ یعنی آنچه آلت قرار می‌گیرد برای رسیدن به یک اثری) باشد، اگر نهی و زجر و منع به چیزی تعلق پیدا کند که وسیله است برای وصول یک اثر، آنجا دلالت بر حکم وضعی دارد. مثلاً می‌فرمایند اگر نهی به بیع تعلق پیدا کرد و خود بیع نفسیّت و ذاتیّت ندارد، بیع وسیله‌ای است برای اینکه انسان به یک تصرف و ملکیتی برسد. یا اگر نهی به أجزاء و شرائط در مرکّبات، تعلق پیدا کرد، مثل «لا تصلّ فی وبر ما لا یؤکل لحمه»، چون این به یک شرطی تعلق پیدا کرده، ظهور در فساد دارد، و دلالت بر حکم وضعی دارد.

امام (رض) می‌فرمایند «حرّم» دلالت بر منع دارد، دلالت بر خصوص حکم تکلیفی یا حکم وضعی ندارد. اگر به یک فعلی تعلق پیدا کرد که آن فعل، عنوان ذاتی دارد، اینجا دلالت بر حکم تکلیفی دارد، اگر به چیزی که وسیله است و آلت برای رسیدن به یک اثر است تعلق پیدا کرد، اینجا ظهور در حکم وضعی دارد. پس از اینکه این مطلب را فرمودند، برای دوّمی هم مثال به بیع و عاریه و اجاره می‌زنند، که اگر نهی به یک بیعی تعلق پیدا کرد، این ظهور در حکم وضعی دارد. بعد می‌فرماید ما از این آیه شریفه‌ی «حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ»؛ هم حکم تکلیفی می‌فهمیم که صید و اصطیاد و امساک حرام است، و هم حکم وضعی می‌فهمیم که بیع و

نقد استاد بر دلیل اول

ما در همان مباحث مکاسب محرمة گفتیم که اولاً خود کلمه‌ی «حَرَمَ» ظهور در حکم تکلیفی دارد، حتی جایی که به بیع و اینها تعلق پیدا می‌کند، می‌گویند این بیع حرام است، ربا حرام است، وقتی می‌گویند ربا حرام است، ربا هم آلت و وسیله‌ای است برای رسیدن به یک اثری، بین «[احل الله البيع](#)» و «[حَرَمَ الربا](#)» چه فرقی است؟ ما طبق فرمایش امام (رض) در «[احل الله البيع](#)» باید بگوئیم که حلیت، حلیت وضعی است، چون به بیع تعلق پیدا کرده، در حالی که مسلماً در «[حَرَمَ الربا](#)» حرمت، حرمت تکلیفی است.

این بیان و تفصیل ایشان اولاً این اشکال را دارد که ما چه دلیلی داریم که بگوئیم حتی جایی که متعلق به چیزی است که عنوان آلت را دارد، بگوئیم از اول ظهور در حکم وضعی دارد؟ خیر، اینگونه نیست. حتی در ذهنم هست که برخی از بزرگان در مباحث مکاسب محرمة می‌گویند هر وقت نهی و حرمت، به یک معامله‌ای تعلق پیدا کرد، نهی از اجاره و بیع کردند، نهی از اعاره کردند، این ظهور در حکم وضعی در همه‌ی موارد دارد. می‌خواهند بگویند این یک اصطلاحی در باب روایات است که در روایات وقتی نهی به این معاملات تعلق پیدا کرد، از ابتدا ظهور در حکم وضعی دارد. برای حکم تکلیفی آن، نیاز به قرینه و دلیل داریم. ما در مباحث مکاسب محرمة این را هم رد کردیم، که کلمه‌ی «تحریم»، ظهور در حکم تکلیفی دارد. معنای «[حَرَمْتُ عَلَيْكُمْ أَمْهَاتِكُمْ](#)» این نیست که نکاح با امّهات فقط باطل است، أصلاً حرام است بالحرمة التکلیفیه؛ نفس اینکه مادرش را به عقد خودش درآورد، حرام است بالحرمة التکلیفیه، البته به حرمت وضعیه هم دلیل داریم.

این تفصیلی که امام (رض) در اینجا دادند، شبیه به یک تفصیل دیگری است که در همان مباحث مکاسب محرمة وجود دارد، آنجا می‌گویند اگر «تحریم» به یک ذاتی تعلق پیدا کرد، ظهور در حکم تکلیفی دارد، اما اگر به ذاتی تعلق پیدا نکرد و به یک شرط، جزء یا فعلی که مربوط به همین معاملات است، تعلق پیدا کرد، ظهور در حکم وضعی دارد. این تفصیل شبیه به آن است. ما آنجا هم عرض کردیم که آن تفصیل هم درست نیست.

کلمه‌ی «[إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئاً حَرَّمَ ثَمَنَهُ](#)» ؛ خدا اگر یک چیزی را حرام کرد ثمنش را هم حرام کرده، آیا بگوئیم این «حَرَمَ» ؛ چون به «ثمن» تعلق پیدا کرده، دلالت بر حکم وضعی دارد یا دلالت بر حکم تکلیفی دارد؟ ما در مکاسب محرمة می‌گوئیم معاملاتی که انسان انجام می‌دهد، خود این معامله حرمت تکلیفی دارد، قمار علاوه بر اینکه ملکیت نمی‌آورد، اگر کسی قمار کرد، حرمت تکلیفی دارد، یا ربا، حرمت تکلیفی دارد و یا سایر معاملات.

در بعضی از موارد که فقط دلالت بر بطلان داریم، آنجا قرینه داریم. اگر شارع گفت «[نَهَى النَّبِيُّ عَنِ الْغُرْرِ](#)» ؛ آنجا می‌دانیم که قرائن زیادی داریم که اگر یک بیعی غری شد، کار حرام انجام نشده، اما معامله باطل است. ولی نکته‌ای که اینجا می‌خواهیم اول عرض کنیم این است که (اشکال اول ما این بود که در این تفصیل هم مناقشه کردیم) بر فرض که تفصیل امام (رض) درست باشد، از این آیه چگونه این تفصیل بر این آیه تطبیق می‌کند؟

اینجا تعبیر به حسب متعلق ندارد. اینجا بعد از اینکه این تفصیل را فرموده‌اند، می‌فرمایند آنچه از آیه فهمیده می‌شود، این است که صید، امساک، شرب لبن، همه حرام است بالحرمة التکلیفیه، بیع و شراء و عاریه و ودیعه‌اش هم باطل است. در این آیه که به یک ذاتی تعلق پیدا کرده، «[حَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ](#)» ؛ یا این «[صید البر](#)» را از مصادیق امور نفسی می‌دانید یا از مصادیق آلی می‌دانید. هر دوی آنها که نمی‌تواند باشد. یک شیء نمی‌تواند هم عنوان نفسی داشته باشد و هم عنوان آلی داشته باشد. ایشان بعد از اینکه این تفصیل را ذکر کرده‌اند می‌فرمایند «[وَقَدْ قُلْنَا: إِنَّ الْحَرْمَةَ تَكْلِفًا وَوَضْعًا لَيْسَتْ بِمَعْنَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ، حَتَّى يَقَالَ كَمَا](#)

قیل: لا جامع بینهما، بل هی بمعنی المنع، و هو فی جمیع الموارد معنی واحد؛ تفصیل را بیان می‌کند، بعد می‌فرمایند «فقوله تعالی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَيْدُ الْبَرِّ یفهم منه حرمة اصطیاده، و إمساكه . . .»، البته در بحث مکاسب محرمه، آنجا این قانون را ایشان قبول دارد که «حذف المتعلق يدلّ علی العموم»، اما اصلاً در اینجا به این قانون اشاره‌ای نفرموده‌اند. عرضم این است که در آیه، «تحریم» به «صید البرّ» تعلّق پیدا کرده، «صید البرّ» یا از امور نفسی است یا از امور آلی است.

«و إذا نسب إلى الأمور الآلیّة و ما هو وسیلة إلى حصول أثر کالبيع، و الصلح، و الأجزاء و الشروط فی المركّبات، یكون ظاهراً فی الوضع»؛ مگر اینکه اینطور بگوئیم که امام (رض) آن قاعده‌ی «حذف المتعلق يدلّ علی العموم» را در اینجا مفروض گرفته‌اند و اینجا آورده‌اند و به ضمیمه آن می‌خواهند بفرمایند که «حُرِّمَ» نسبت به اصطیاد و شرب لبنش می‌شود حکم تکلیفی و نسبت به بیع و عاریه و اجاره و اعاره‌اش می‌شود حکم وضعی. ولی همه‌ی کلام در این مطلب است که ما از کجا اینجا ابتدا عمومی را بیاوریم، بعد بگوئیم تحریم به این عموم تعلّق پیدا کرده، که نسبت به بعضی از آنها حکم تکلیفی دارد و نسبت به بعضی دیگر حکم وضعی دارد. ما دیروز عرض کردیم که ما باشیم و آیه شریفه؛ چون گفتیم که إبطال قاعده‌ی «حذف المتعلق يدلّ علی العموم» را در جای خودش اثبات کرده‌ایم، آن وقت گفتیم آیه می‌گوید «حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَيْدُ الْبَرِّ»، آنچه که مناسب است، عبارت از «اکل» است، اُکل صید بحری برای محرم مانعی ندارد، ولی اُکل صید بری برای محرم اشکال دارد و حرام است. روایاتی که در ذیل این وارد شده، تماماً در مورد اکل وارد شده است. اگر «صید» را به معنای «مصيد» گرفتیم، فقط اُکل مراد است. پس به نظر ما از این آیه، «فساد عاریه» استفاده نمی‌شود.

دلیل دوم بر فساد عاریه

دلیل دوم؛ این است که ما روایاتی داریم که تمام انتفاعات به صید، اعم از إمساك و اُکل و غیره را حرام کرده است. که این را در کتاب الحج ذکر می‌کنند. تمام انتفاعات به این صیدی که محرم داشته را حرام کرده و امساك را هم حرام کرده است.

آنگاه این قاعده را کنارش بیاوریم و بگوئیم در جایی که انتفاع به مستعار امکان ندارد و جایز نیست، عاریه‌اش هم باطل است. اگر شما چیزی را به دیگری عاریه بدهید و برای دیگری انتفاع به این جایز نباشد، عاریه‌اش باطل است. فرض کنید کسی نذر کرده که عباى نازک به دوش نیندازد، حالا بنا بر اینکه این نذر صحیح باشد و یک رجحانی داشته باشد، آدم مریضی است که سرما می‌خورد، نذر کرده که عباى نازک به دوش نیندازد، حالا اگر من عباى نازکم را به او عاریه دادم، این عاریه باطل است، برای اینکه نمی‌تواند از او آن انتفاع ببرد. انتفاع از مستعار، از مقوّمات صحّت عاریه است.

آن وقت در ما نحن فیه بگوئیم که انتفاع محرم از «صید البرّ» مطلقاً جایز نیست، حالا که مطلقاً جایز نیست، بگوئیم عاریه‌اش هم عاریه‌ی باطلی است. این دلیل محکمی است بر اینکه این عاریه در اینجا فاسد است. بنابراین از میان این دو دلیل، فقط همین دلیل دوم برای ما قابل اعتماد است. از مقوّمات عاریه این است که مستعیر بتواند از این مستعار انتفاع ببرد، جایی که انتفاع جایز نیست عاریه تحقق ندارد. تا اینجا مطلب اول تمام شد و دو مطلب دیگر هست که إن شاء الله عرض می‌کنیم.